

نفس فرسته

جاده

می‌روم به سمت جاده‌های دور
می‌روم به سمت نور
های و هوی بارهای تند در برابرم
سفت می‌شود عبور
می‌روم
جاده رو به انتهاست ...
در کنار من
در تمام لحظه‌ها خداست ...

محبوبه مصمصام شریعت



خیالات شیرین

پر از آرزویم
نمی‌دانم اما
کجا می‌برد این خیالات شیرین دلم را؟
و من تا کجا می‌توانم کنارش بمانم
و آواز شادی بفوانم
همه آرزویم
ولی آرزوها خیال است
مگر سال‌ها می‌توان کار و برنامه‌ها را به هم زد؟
مگر تا کجا می‌توان پایه‌پای خیالات شیرین قدم زد

اگر واقعیت خیال است
خیالات من پس چرا واقعیت ندارد؟

خدایا مرا از خیالات بدعاقبت در امان دار
و نگذار بی‌عار و بی‌کار
به فوایب خیالات دیگر بمانم
خدایا به من عقل و ایمان عطا کن
بفهمان که کار دل و دست من چیست
خدایا مرا مهربان کن
که فشم و فطا هیچ در شأن من نیست

جواد محقق

خیال باف

با شروع برف

مادر م

نشست و شال بافت

ذهن من

در کنار او خیال بافت

تا کلاف فاطرات باز شد

شال

قد کشید

مثل نردبان دراز شد

تا به پشت بام خانه شما رسید

فواستم تو را صدا کنم

یک کلاغ برف فورده

قار قار کرد

بچه مارمولکی فرار کرد

نردبان شکست

حکرتو پرید از سرم

شال را

داشت می شکافت

مادر م

مریم اسلامی

نقطه‌های سیاه شربتی

دست‌های او

شربت گلاب را

پیچ و تاب می‌دهد

نقطه‌های کوچک سیاه شربتی در میان

آب

قیس می‌فورد، لعاب می‌دهد

چند لفظه بعد ... مادر م

بطری بلند فال قالی مرا

در کنار کوله‌ام گذاشته

او برای من که تشنه‌ام می‌بستم

نقش یک خورشید را همیشه داشته

سعیده موسوی زاده



در نگاه من ...

پشم اگر از قله بردارم

راه را دشوار می‌بینم

هر قدم

سنگی به خاک اختاره ناهموار می‌بینم

من ولی پشمم به آن بالاست

در نگاه برفی قله

برق پشم آفتابی هست

در نگاه من عقابی هست

مهدی مردانی

